

YAHYA NAZER

شاهنامه

فردوسی

کتاب یازدهم

پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود — بخش ۱۰

The Reign of Khosrow Anushirvan — Part 10

To

پادشاهی خسرو پرویز — بخش ۲۸

The Reign of Khusro Parviz — Part 28

For Linden and Nova

Perhaps one day they will read this book

شاهنامه

فردوسی

کتاب یازدهم

Shahnameh — Volume 11

Ferdowsi

Translated by

Yahya Nazer

از پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود تا پادشاهی خسرو پرویز

Stories 52 to 54: The Reign of Khosrow Anushirvan to The Reign of Khusro Parviz

Preface

The Shahnameh, the Book of Kings, is the long epic poem written by the Persian poet Ferdowsi of Tus around the year 1010. In some fifty thousand couplets it tells the history and the myths of Iran from the creation of the world to the Arab conquest in the seventh century, in three great movements: the mythical age of the first kings, the heroic age of Rostam and the wars with Turan, and the historical age of the Sasanian kings.

Ferdowsi wrote in a deliberately pure Persian, and the poem shaped the language and the identity of Iranians for a thousand years. It is read, recited and illustrated to this day.

The object of this work is to translate the whole Shahnameh, line by line, so that the young generation of Persians who cannot yet read the original Farsi can read it, and be encouraged to learn Farsi. Each Persian couplet is followed immediately by its English translation. The poem is presented in its traditional division into stories and sections; a list of all the stories appears in the contents of each volume.

This is the eleventh of twelve volumes. It holds 41 sections of the Shahnameh, from story 52, The Reign of Khosrow Anushirvan, to story 54, The Reign of Khusro Parviz (the story continues in the next volume). Stories in this volume: 52 — The Reign of Khosrow Anushirvan; 53 — The Reign of Hormozd; 54 — The Reign of Khusro Parviz.

شاهنامه، کتاب پادشاهان، شعر حماسی بلندی است که فردوسی توسی در حدود سال ۴۰۰ هجری سرود. این اثر در نزدیک به پنجاه هزار بیت، تاریخ و افسانه‌های ایران را از آفرینش جهان تا حملهٔ اعراب در سدهٔ هفتم میلادی، در سه دورهٔ بزرگ روایت می‌کند: دورهٔ اساطیری نخستین پادشاهان، دورهٔ پهلوانی رستم و جنگ‌های ایران و توران، و دورهٔ تاریخی پادشاهان ساسانی.

فردوسی به فارسی پاک و سنجیده سرود و شعرش هزار سال زبان و هویت ایرانیان را شکل داد؛ شاهنامه تا امروز خوانده، نقالی و نگارگری می‌شود.

هدف این کار، ترجمهٔ تمامی شاهنامه به شیوهٔ خط به خط است (متن فارسی و در کنار آن همان خط به انگلیسی) تا نسل جوان ایرانی که هنوز نمی‌تواند شعر فارسی اصیل را بخواند، بتواند آن را بخواند و کم‌کم به یادگیری زبان فارسی تشویق شود. شعر در تقسیم‌بندی سنتی خود به داستان‌ها و بخش‌ها آمده و فهرست همهٔ داستان‌ها در فهرست هر جلد دیده می‌شود.

این کتاب، جلد یازدهم از دوازده جلد است و ۴۱ بخش شاهنامه را در بر می‌گیرد؛ از داستان ۵۲، پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود، تا داستان ۵۴، پادشاهی خسرو پرویز. داستان‌های این جلد: ۵۲ – پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود؛ ۵۳ – پادشاهی هرمزد دوازده سال بود؛ ۵۴ – پادشاهی خسرو پرویز.

به نام خداوند جان و خرد

کز این برتر اندیشه بر نگذرد

In the name of God, the Lord of Life and Wisdom,

Let not this noble thought be passed over.

Contents

The Reign of Khosrow Anushirvan ...8	پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود
.....8	پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود - بخش ۱۰
..... 14	پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود - بخش ۱۱
..... 34	پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود - بخش ۱۲
The Reign of Hormozd..... 75	پادشاهی هرمزد دوازده سال بود
..... 75	پادشاهی هرمزد دوازده سال بود - بخش ۱
..... 76	پادشاهی هرمزد دوازده سال بود - بخش ۲
..... 97	پادشاهی هرمزد دوازده سال بود - بخش ۳
..... 117	پادشاهی هرمزد دوازده سال بود - بخش ۴
..... 137	پادشاهی هرمزد دوازده سال بود - بخش ۵
..... 160	پادشاهی هرمزد دوازده سال بود - بخش ۶
..... 182	پادشاهی هرمزد دوازده سال بود - بخش ۷
..... 198	پادشاهی هرمزد دوازده سال بود - بخش ۸
..... 220	پادشاهی هرمزد دوازده سال بود - بخش ۹
..... 238	پادشاهی هرمزد دوازده سال بود - بخش ۱۰
The Reign of Khusro Parviz..... 267	پادشاهی خسرو پرویز
..... 267	پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۱
..... 269	پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۲
..... 271	پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۳
..... 274	پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۴
..... 281	پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۵
..... 310	پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۶
..... 315	پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۷

پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۸.....	319
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۹.....	321
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۱۰.....	327
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۱۱.....	333
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۱۲.....	341
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۱۳.....	344
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۱۴.....	353
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۱۵.....	355
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۱۶.....	364
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۱۷.....	370
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۱۸.....	372
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۱۹.....	378
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۲۰.....	384
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۲۱.....	386
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۲۲.....	390
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۲۳.....	392
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۲۴.....	399
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۲۵.....	403
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۲۶.....	410
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۲۷.....	415
پادشاهی خسرو پرویز - بخش ۲۸.....	421

پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود

- The Reign of Khosrow Anushirvan

پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود – بخش ۱۰

The Reign of Khosrow Anushirvan — Part 10

شنیدم کجا کسری شهریار

به هرمز یکی نامه کرد استوار

I have heard that the King of Kings, Khusrow, sent a firm letter to Hormoz.

ز شاه جهاندار خورشید دهر

م هست و سرافراز و گیرنده شهر

From the King of the World, the Sun of Time,

Majestic, exalted, and the holder of cities.

جهاندار بیدار و نیکو کنش

فشاننده گنج بی سرزنش

The world-ruler, awake and righteous in action,

Dispenser of treasure without reproach.

فزاینده نام و تخت قباد

گراینده تاج و شمشیر و داد

Increasing in name and the throne of Qobad,

Desiring the crown, sword, and justice.

که با فر و برزست و فرهنگ و نام

ز تاج بزرگی رسیده بکام

Who with glory and greatness, culture and name,

Has reached the summit of the great crown.

سوی پاک هرمزد فرزند ما

پذیرفته از دل همی پند ما

Towards the pure heart of our son, Hormozd,

Accepting advice from our hearts.

ز یزدان بدی شاد و پیروز بخت

همیشه جهاندار با تاج و تخت

By God's grace, a happy and victorious fate,

The world-ruler forever with crown and throne.

به ماه خجسته به خرداد روز

به نیک اختر و فال گیتی فروز

On the blessed moon of Khordad day,

By the good star and the shining fate.

نهادیم برسر تو را تاج زر
 چنان هم که ما یافتیم از پدر
 We have placed a golden crown upon your head,
 Just as we received from our father.
 همان آفرین نیز کردیم یاد
 که برتاج ماکرد فرخ قباد
 We also made the same creation,
 That brought glory to the crown of Farrokhzad.
 تو بیدارباش و جهاندار باش
 خردمند و راد و بی آزار باش
 Be awake and be the world-ruler,
 Wise, just, and without harm.
 بدانش فزای و به یزدان گرای
 که اویست جان تو را رهنمای
 Increase in knowledge and turn towards God,
 For He is the guide of your soul.
 بپرسیدم از مرد نیکوسخن
 کسی کو بسال و خرد بد کهن
 I asked the man of good speech,
 Who has lived for many years and has aged.
 که از ما به یزدان که نزدیکتر
 کرا نزد او راه باریکتر
 For from us to God, who is closer,
 To whom is the path narrower?
 چنین داد پاسخ که دانش گزین
 چوخواهی ز پروردگار آفرین
 He gave this answer, the chosen of knowledge,
 Create as you wish, from the Lord above.
 که نادان فزونی ندارد ز خاک
 بدانش بسنده کند جان پاک
 For the ignorant, there is no surplus from the earth,
 Satisfy yourself with knowledge, O pure soul.
 بدانش بود شاه زیبای تخت
 که داننده بادی و پیروزبخت
 The beautiful throne belonged to the knowledgeable king,
 Who knew the wind and the victorious fate.
 مبادا که گردی تو پیمان شکن
 که خاکست پیمان شکن را کفن
 May you not become a covenant-breaker,

For the shroud of the covenant-breaker is made of earth.

ببادا فره بیگناهان مکوش
به گفتار بدگوی مسپارگوش

Do not strive, O pure Farrah, against the innocent,
Do not lend an ear to the slanderer's words.

بهر کار فرمان مکن جز بداد
که از داد باشد روان تو شاد

Do not command for anything except justice,
For your soul will be happy with justice.

زبان را مگردان بگرد دروغ
چو خواهی که تخت تو گیرد فروغ

Turn not the tongue to falsehood's side,
If you desire your throne to abide.

وگر زیردستی بود گنجدار
تو او را ازان گنج بیرنج دار

And if he is a subordinate but wealthy,
Keep him free from the pain of that wealth.

که چیز کسان دشمن گنج تست
بدان گنج شو شاد کز رنج تست

For the treasure of your enemies is nothing,
Become happy with that treasure which is gained through hardship.

وگر زیردستی شود مایه دار
همان شهریارش بود سایه دار

If he becomes a wealthy subordinate,
He will be the shadow of the king.

همی در پناه تو باید نشست
اگر زیردستست اگر در پرست

Sitting in your refuge is necessary,
Whether he is a subordinate or a worshipper.

چو نیکی کند با تو پاداش کن
ابا دشمن دوست پرخاش کن

When someone does good to you, reward them,
And against your enemy, treat them with hostility.

وگر گردی اندر جهان ارجمند
ز درد تن اندیش و درد گزند

And if you are a noble in the world,
Think of the pain of the body and the pain of the soul.

سرای سپنجست هرچون که هست
بدو اندر ایمن نشاید نشست

Although the palace of Sepandar is grand,
You cannot sit in safety within it.

هنر جوی با دین و دانش گزین
چوخواهی که یابی ز بخت آفرین

Choose an artist with religion and knowledge,
If you desire to obtain good fortune.

گرامی کن او را که درپیش تو
سپر کرده جان بر بداندیش تو

Honor the one who has sacrificed their life for you,
And shielded you from harm.

بدانش دو دست ستیزه ببند
چو خواهی که از بد نیابی گزند

Close the two hands of knowledge in strife,
If you desire to avoid evil.

چو بر سر نهی تاج شاهنشهی
ره برتری بازجوی از بهی

When you place the crown of the king of kings on your head,
Seek the path of excellence and ascendancy.

همیشه یکی دانشی پیش دار
ورا چون روان و تن خویش دار

Always keep knowledge before you,
And have your mind and body as one.

بزرگان وبازارگانان شهر
همی داد باید که یابند بهر

The nobles and merchants of the city
Must give in order to gain.

کسی کو ندارد هنر بانژاد

مکن زو به نیز از کم و بیش یاد

Someone who has no talent for creation,
Do not remember them, either more or less.

مده مرد بی نام را ساز جنگ

که چون بازجویی نیاید به چنگ

Do not make a nameless man a warrior,
For he cannot be caught when sought.

به دشمن دهد مر تو را دوستدار

دو کار آیدت پیش دشوار و خوار

He who gives you to the enemy is a friend,
Two difficult and humiliating tasks await you.

سلیح تو درکارزار آورد

همان بر تو روزی به کار آورد

Your weapon will be useful in battle,
It will be put to use on that very day.

ببخشای بر مردم مستمند

ز بد دور باش و بترس از گزند

Forgive the poor and needy,
Stay away from evil and fear punishment.

همیشه نهان دل خویش جوی

مکن رادی و داد هرگز بروی

Always seek the hidden depths of your heart,
Never seek favor or reward from anyone.

همان نیز نیکی باندازه کن

ز مرد جهان دیده بشنو سخن

Measure out the same kindness,
Listen to the words of the world-wise man.

بدنی گرای و بدین دار چشم

که از دین بود مرد را رشک و خشم

A materialistic and worldly-minded person,
Who envies and angers at the religious man.

هزینه باندازه گنج کن

دل از بیشی گنج بی رنج کن

Pay the cost to acquire treasure,
Acquire treasure without suffering from excess.

بکردار شاهان پیشین نگر

نباید که باشی مگر دادگر

Look to the actions of past kings,
You must be nothing but a giver.

که نفرین بود بهر بیداد شاه

تو جز داد می پسند و نفرین خواه

For it was a curse upon the king's tyranny,
Do not desire anything but justice, and do not wish for curses.

کجا آن سر و تاج شاهنشهان

کجا آن بزرگان و فرخ مهان

Where is that head and crown of the kings of kings?
Where are those nobles and blessed moon-faced ones?

از ایشان سخن یادگارست و بس

سرای سپنجی نماند بکس

Their words are a lasting legacy,
No one remains in the House of Sepanj.

گزافه مفرمانی خون ریختن

وگر جنگ را لشکر انگيختن

Do not incite unnecessary bloodshed,
And if war is necessary, raise an army.

نگه کن بدین نامه پندمند

دل اندر سرای سپنجی مبند

Keep this wise advice in mind,
Do not lock your heart in the House of Sepanj.

بدین من تو را نیکویی خواستم

بدانش دلت را بیاراستم

To goodness, I desired you through this advice,
To enlighten your heart, I have raised awareness.

به راه خداوند خورشید و ماه

ز بن دور کن دیو را دستگاه

On the path of God, the sun and moon,
Turn away the demons from afar.

به روز و شب این نامه را پیش دار

خرد را به دل داور خویش دار

Day and night, keep this epic before you,
Hold your own judgment in your heart.

اگر یادگاری کنی درجهان

که نام بزرگی نگردد نهان

If you leave a legacy in this world,
Your great name will not remain hidden.

خداوند گیتی پناه تو باد

زمان و زمین نیکخواه تو باد

God be your refuge, O Giti,
May time and earth be kind to you.

بکام تو گردنده چرخ بلند

ز کردار بد دور و دور از گزند

By your command, the high heavens revolve,
Far and far away from evil deeds.

شهنشاه کو داد دارد خرد

بکوشد که با شرم گرد آورد

The wise king who possesses justice,
Strives to gather shame with his efforts.

دلیری به رزم اندرون زور دست

بود پاکدینی و یزدان پرست

He was brave in battle, with strong hands,

Pious and devoted to God.
 به گیتی نگر کین هنرها کراست
 چو دیدی ستایش مر او را سزاست
 Look at Giti, who possesses these skills,
 When you see her, praise is her rightful reward.
 مجوی آنک چون مشتری روشنست
 جهانجوی و با تیغ و با جوشنست
 Do not seek the one who, like a bright Jupiter,
 Is a seeker of the world and armed with sword and shield.
 جهان بستد از مردم بت پرست
 ز دیبای دین بر دل آیین ببست
 The world closed its doors to the idolaters,
 And bound the hearts with the ropes of religion.
 کنو لاجرم جود موجود گشت
 چو شاه جهان شاه محمود گشت
 By his generosity, the non-existent became existent,
 And like the king of the world, he became Mahmud.
 اگر بزم جوید همی گر نبرد
 جهان بخش را این بود کار کرد
 If he seeks a feast and does not find it,
 This was the work of the world-giver.
 ابوالقاسم آن شاه پیروز و داد
 زمانه بیدار او شاد باد
 Abu'l-Qasim, the victorious and just king,
 May the world be happy in his presence.

پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود – بخش ۱۱

The Reign of Khosrow Anushirvan — Part 11

یکی پیر بد پهلوانی سخن
 به گفتار و کردار گشته کهن
 An old man who was once a warrior, his words and actions have become aged.
 چنین گوید از دفتر پهلوان
 که پرسید موبد ز نوشین روان
 Thus spoke the champion from his book,
 When Mobad asked of the sweet-scented ones.
 که آن چیست کز کردگار جهان
 بخواهد پرستنده اندر نهان
 What is it that from the Creator of the world,

One may desire to worship in secret?
بدان آرزو نیز پاسخ دهد
بدان پاسخش بخت فرخ نهد
He will answer that desire,
And fortune will grant his answer.
یکی دست برداشته به آسمان
همی خواهد از کردگار جهان
He raised one hand towards the sky,
Seeking from the Creator of the world.
نیابد بخواهش همه آرزو
دوچشمش پر از آب و پر چینش رو
All desires cannot be fulfilled,
His eyes filled with tears and his face troubled.
به موبد چنین گفت پیروز شاه
که خواهش ز یزدان به اندازه خواه
To Mobad thus spoke the victorious king,
Desire from God as much as you wish.
کزان آرزو دل پراز خون شود
که خواهد که زاندازه بیرون شود
From that desire, the heart becomes full of blood,
For he wishes to exceed his limits.
بپرسید نیکی کرا درخورست
بنام بزرگی که زیباترست
Ask who is worthy of goodness,
In the name of greatness that is more beautiful.
چنین داد پاسخ که هرکس که گنج
بیابد پراگنده نابرده رنج
He gave this answer, that whoever finds treasure,
Has endured hardships that cannot be borne.
نبخشد نباشد سزاوار تخت
زمان تا زمان تیره گرددش بخت
He who is not deserving of the throne shall not be granted it,
And his fate shall remain darkened for all time.
ز هستی و بخشش بود مرد مه
تو ار گنج داری نبخشی نه به
From existence and generosity was the man of the moon,
If you possess treasure, do not withhold it.
بگفتش خرد راکه بنیاد چیست
بشاخ و ببرگ خرد شاد کیست

Intellect said to him, "What is the foundation?
Who is happy with the branch and leaf of intellect?

چنین داد پاسخ که داناست شاد
دگر آنک شرمش بود با نژاد

He gave this answer, that the wise are happy,
But those who are ashamed of their lineage are not.

برسید دانش کرا سودمند
کدامست بی دانش و بی گزند

Whoever has knowledge that is beneficial has arrived,
Who is without knowledge and without merit?

چنین داد پاسخ که هر کو خرد
بپرورد جان را همی پرورد

He gave this answer, that whoever nurtures wisdom,
Nurtures the soul as well.

ز بیشی خرد را بود سودمند
همان بی خرد باشد اندر گزند

From excess, wisdom is beneficial,
But without wisdom, it becomes harmful.

بگفتش که دانش به از فر شاه
که فر و بزرگیست زیبای گاه

He said to him, 'Knowledge is superior to the glory of kings,
For glory and greatness are sometimes beautiful.'

چنین داد پاسخ که دانا بفر
بگیرد جهان سر به سر زیر پر

He gave this answer, that the wise one takes
The world under his wing, head to head.

خرد باید و نام و فرو نژاد

بدین چار گیرد سپهر از تو یاد

Knowledge, reputation, and noble lineage are necessary,
With these four, the world will remember you.

چنین گفت زان پس که زیبای تخت
کدامست وز کیست ناشاد بخت

He then spoke, saying, 'Who is the unhappy one
That is not deserving of the beautiful throne?'

چنین داد پاسخ که یاری نخست
بباید ز شاه جهاندار جست

He gave this answer, that one must first seek help
From the world-ruling king.

دگر بخشش و دانش و رسم گاه

دلش پر ز بخشایش دادخواه

Another time, his heart full of supplication,
He sought forgiveness, knowledge, and courtly manners.

ششم نیز کانرا دهد مهتری

که باشد سزوار بر بهتری

The sixth one, whom the lord may grant,
Is worthy of a better fate.

به هفتم که از نیک و بد درجهان

سخنها بروبر نماند نهان

On the seventh, all words of good and evil in the world
Shall be revealed and not remain hidden.

چوفر و خرد دارد و دین و بخت

سزوار تاجست و زیبای تخت

With virtue, wisdom, faith, and fortune,
Worthy of the crown and the beautiful throne.

بهشتم که دشمن بداند ز دوست

بی‌آزاری از شهریاران نکوست

My paradise is that my enemy knows of my friendliness,
Without causing harm to the noble rulers.

نماند پس ازمرگ او نام زشت

بیابد به فرجام خرم بهشت

After his death, no ugly name shall remain,
He shall find joyous paradise as his ultimate fate.

پرسیدش از داد و خردک منش

ز نیکی وز مردم بدکنش

She asked him about his justice and wisdom,
About his goodness and his treatment of the wicked.

چنین داد پاسخ که آرزو و نیاز

دو دیوند بدگوهر و دیر ساز

He gave this answer, that desire and need
Are two demons, one a worthless gem and the other a slow poison.

هرآنکس که بیشی کند آرزوی

بدو دیو او باز گردد بخوی

Whoever exceeds their desires,
Their demons will return to them with vengeance.

وگر سفلی برگزید او ز رنج

گزیند برین خاک آگنده گنج

And if he chooses lowliness from suffering,
He will find treasure in this dusty earth.

چو بیچاره دیوی بود دیرساز

که هر دو بیک خو گرایند باز

Like a helpless demon, he was slow to act,
As both his demons turned against him.

بپرسید و گفتا که چندست و چیست

که بهری برو هم نباید گریست

She asked him, 'What is it that troubles you so much,
That you must weep for it as well?'

دگر بهر ازو گنج و تاجست و نام

ازان مستمندیم و زین شادکام

For him, we seek wealth, crown, and fame,
From him, we are enriched and made happy.

چنین داد پاسخ که دانا سخن

ببخشید واندیشه افکند بن

The wise one replied with such a judgment,
Forgiving and dispelling her doubts.

نخستین سخن گفتن سودمند

خوش آواز خواند ورا بی‌گزند

The first words spoken are profitable,
He sang with a sweet voice, without any flaw.

دگر آنک پیمان سخن خواستن

سخنگوی و بینا دل آراستن

Another who desired to speak of the covenant,
Adorned the words with a wise and perceptive heart.

که چندان سراید که آید به کار

وزو ماند اندر جهان یادگار

He who sings so much that it becomes his work,
Will leave behind a memory in the world.

سه دیگر سخنگوی هنگام جوی

بماند همه ساله بر آب روی

Three other speakers remained by the river's side,
Their words echoing over the water's surface year after year.

چهارم که دانا دلارای خواند

سراینده را مرد بارای خواند

The fourth, who sang of the wise and wealthy,
Called the poet a man of burden.

که پیوسته گوید سراسر سخن

اگر نو بود داستان گر کهن

Who continuously speaks the entire story,

Whether it is new or old.
به پنجم که باشد سخنگوی گرم
بشیرین سخن هم به آواز نرم

The fifth speaker, with a warm voice,
Also spoke sweetly with a gentle tone.

سخن چون یک اندر دگر بافتی
ازو بی‌گمان کام دل یافتی

When you wove one word into another,
You undoubtedly found the desire of the heart in it.

بپرسید چندی که آموختی
روان را به دانش بیفروختی

Ask how much you have learned,
And how much you have sold your soul for knowledge.

چنین گفت کز هرک آموختم
همه فام جان و خرد توختم

Thus he spoke, "From everyone I have learned,
I have gained knowledge and wisdom.

همی‌پرسم از ناسزایان سخن

چه گویی که دانش کی آید ببن

I ask the impudent ones,
What would you know of knowledge?

بدانش نگر دور باش از گناه

که دانش گرامی‌تر از تاج و گاه

Look to knowledge, stay far from sin,
For knowledge is more precious than crown or throne.

بپرسید کس را از آموختن

ستایش ندیدم و افروختن

Ask anyone about learning,
I have not seen praise and glorification.

که نیزش ز دانا بپاید شنید

نگویم کسی کو بجایی رسید

That too must be heard from the wise,
I will not say that anyone has reached their destination.

چنین داد پاسخ که از گنج سیر

که آید مگر خاکش آرد بزیر

This is the answer he gave, 'From the treasure of satiety,
Only dust may come underneath it.'

در دانش از گنج نامی ترست

همان نزد دانا گرامی ترست

In knowledge, the name of treasure is more precious,
It is more honorable in the eyes of the wise.

سخن ماند از ما همی یادگار
تو با گنج دانش برابر مدار

The words remained as a memory from us,
Do not compare yourself to the treasure of knowledge.

بپرسید دانا شود مرد پیر
گر آموزشی باشد و یادگیر

Ask if an old man becomes wise,
If he has education and learning.

چنین داد پاسخ که دانی پیر
ز دانش جوانی بود ناگزیر

The answer he gave was this: 'An old man becomes wise,
Through the knowledge he gained in his youth, he cannot be otherwise.'

بر ابله جوانی گزینی رواست
که بی‌گور او خاک او بی‌نواست

It is fitting to choose a foolish youth,
For without a grave, his dust is worthless.

بپرسید کز تخت شاهنشهان
بکردی همه شهریار جهان

Ask who from the throne of the Shahs,
Made all the world's rulers bow in submission.

کنون نامشان بیش یاد آوریم
بیاد از جگر سرد باد آوریم

Now let us remember their names even more,
And bring to mind the memories from our cold hearts.

چنین داد پاسخ که در دل نبود
که آن رسم را خود نباید ستود

The answer he gave was this: 'It was not in my heart,
To praise that custom myself.'

بشمشیر و داد این جهان داشتن
چنین رفتن و خوار بگذاشتن

With sword and justice, to rule this world,
To go like this and leave it humiliated.

بپرسید با هر کسی پیش ازین
سخن راندی نامور بیش ازین

Ask anyone before this,
I have spoken more famous words than this.
سبک دارد اکنون نگوید سخن

نه از نو نه از روزگار کهن

Now he speaks with a different style,
Neither new nor from ancient times.

چنین داد پاسخ که گفتار بس

بکردار جویم همه دسترس

The answer he gave was this: 'I seek a chaste one within reach.'

بپرسید هنگام شاهان نماز

نبودی چنین پیش ایشان دراز

Ask about the time of the Shahs' prayers,
Was it not so long in front of them?

شما را ستایش فزونست ازان

خروش و نیایش فزونست ازان

Your praise is increased by that,
Your clamor and supplication are increased by that.

چنین داد پاسخ که یزدان پاک

پرستنده را سر برآرد ز خاک

The answer he gave was this: 'The Pure God
Will raise the head of the worshipper from the dust.'

فلک را گزارنده او کند

جهان راهمه بنده او کند

He who measures the heavens,
Makes the whole world his servant.

گر این بنده آن را نداند بها

مبادا ز درد و ز سختی رها

If this servant does not know its worth,
May he never be free from pain and hardship.

بپرسید تا توشدی شهریار

سپاست فزون چیست از کردگار

Ask, so that you may know, O King,
What is the surplus gift from the Creator.

کزان مر تو را دانش افزون شدست

دل بدسگالان پر از خون شدست

For from that, your knowledge has increased,
And the hearts of the wicked have become filled with blood.

چنین داد پاسخ که از کردگار

سپاس آنک گشتیم به روزگار

The answer he gave was this: 'Thanks to the Creator,
That we have reached this day.'

کسی پیش من برفزونی نجست

وز آواز من دست بد را بشست
No one can surpass me,
And my voice washes away the hand of evil.
زبون بود بدخواه در جنگ من
چو گوپال من دید و اورنگ من
The enemy was silent in my presence,
When he saw my helmet and my spear.
بپرسید درجنگ خاور بدی
چنان تیز جنگ و دلاور بدی
Ask about the Eastern war,
How sharp and brave it was.
چو با باختر ساختی ساز جنگ
شکیبایی آراستی با درنگ
When you made war with the stars,
You adorned yourself with patience and delay.
چنین داد پاسخ که مرد جوان
نیندیشد از رنج و درد روان
The answer he gave was this: 'A young man
Does not think of the pain and suffering of the soul.'
هرآنکه که سال اندر آید بشست
به پیش مدارا نباید نشست
When the year comes to an end,
One must sit with care and consideration.
سپاس از جهاندار پروردگار
کزویست نیک و بد روزگار
Thanks to the Creator of the world,
From whom both good and bad come in time.
که روز جوانی هنر داشتیم
بد و نیک را خوار نگذاشتیم
That in our youth, we had art,
And did not let good or bad be humiliated.
کنون روز پیری به دانندگی
برای و به گنج و فشانندگی
Now in old age, with knowledge,
For wealth and generosity.
جهان زیر آیین و فرهنگ ماست
سپهر روان جوشن جنگ ماست
The world is under our customs and culture,
The sky is the shield of our warlike spirit.

بدو گفت شاهان پیشین دراز
سخن خواستند آشکارا و راز
He said to them, the ancient kings at length,
Wanted to speak openly and in secret.
شما را سخن کمتر و داد بیش
فزون داری از نامداران پیش
You speak less and give more,
You surpass the famous ones before you.
چنین داد پاسخ که هرشهریار
که باشد ورا یار پروردگار
The answer he gave was this: 'Every city ruler
Whoever has the support of the Creator's friend.'
ندارد تن خویش با رنج و درد
جهان را نگهبان هرآنکس که کرد
He who guards the world is the one
Who has no concern for his own pain and suffering.
بپرسید شادان دل شهریار
پر اندیشه بینم بدین روزگار
Ask the joyful heart of the city ruler,
I see much thought in this time.
چنین داد پاسخ که بیم گزند
ندارد به دل مردم هوشمند
The answer he gave was this: 'The wise man
Has no fear in his heart of the people.'
بدو گفت شاهان پیشین ز بزم
نبردند جان را باندازه رزم
He said to them, the ancient kings at the feast,
Did not throw away their lives in vain battles.
چنین داد پاسخ که ایشان ز جام
نکردند هرگز به دل یاد نام
The answer he gave was this: 'They never let
The memory of their name be forgotten from the cup.'
مرا نام بر جام چیره شدست
روانم زمانرا پذیره شدست
My name has been inscribed on the cup,
My spirit has been accepted by the time.
بپرسید هرکس که شاهان بدند
تن خویشان را نگهبان بدند
Ask anyone who knows of the kings,

They guarded the realm, not themselves.

بدارو و درمان و کار پزشک

بدان تا نپالود باید سرشک

Let go of remedies and the work of physicians,

So that tears may not be shed.

چنین داد پاسخ که تن بی‌زمان

که پیش آید از گردش آسمان

The answer he gave was this: 'The eternal body

That comes from the rotation of the heavens.'

بجایست دارو نیاید به کار

نگه داردش گردش روزگار

The remedy is of no use,

Only the passage of time can preserve it.

چو هنگامه رفتن آمد فراز

زمانه نگردد بپرهیز باز

When the time comes for departure,

Beware, it will not return.

بپرسید چندان ستایش کنند

جهان آفرین را نیایش کنند

Ask how much they praise,

And worship the Creator of the world.

زمانی نباشد بدان شادمان

باندیشه دارد همیشه روان

There will be no time for that happiness,

One must always keep it in mind.

چنین داد پاسخ که اندیشه نیست

دل شاه با چرخ گردان یکیست

The answer he gave was this: 'There is no thought,

The heart of the king is one with the revolving heavens.'

بترسم که هرکو ستایش کند

مگر بیم ما را نیایش کند

I fear that whoever praises,

May worship us out of fear.

ستایش نشاید فزون ز آنک هست

نجویم راز دل زبردست

Praise should not exceed what is deserved,

We do not seek to reveal the secrets of the heart.

بدو گفت شادی ز فرزند چیست

همان آرزوها ز پیوند چیست

He asked him, 'What is the joy of having a son?
Is it not the fulfillment of one's desires?'

چنین داد پاسخ که هرکو جهان
بفرزند ماند نگرده نهمان

The answer he gave was this: 'Whoever remains in the world
Will not remain hidden from their offspring.'

چوفرزند باشد بیابد مزه
ز بهر مزه دور گردد بزه

When one has a child, they find the taste,
And for the taste, they will travel far and wide.

وگر بگذرد کم بود درد او
که فرزند بیند رخ زرد او

And if the pain of it passes quickly,
He sees his son's yellow face and is comforted.

بپرسد که گیتی تن آسان کراست
ز کردار نیکو پیشیمان چراست

He asks, 'Who has an easy life in this world?
Why regret doing good deeds?'

چنین داد پاسخ که یزدان پرست
بگیرد عنان زمانه بدست

The answer he gave was this: 'One who worships God,
Will seize the reins of the time in their hands.'

فزونی نجوید تن آسان شود
چو بیشی سگالد هراسان شود

Excess does not make life easier,
When there is too much, even the brave become fearful.

دگر آنک گفتی ز کردار نیک
نهان دل و جان ببازار نیک

The one who spoke of doing good deeds,
Revealed his heart and soul in the market of kindness.

ز گیتی زبونتر مر آن را شناس
که نیکی سگالید با ناسپاس

Know the one who speaks more of wisdom,
For goodness is wasted on the ungrateful.

بپرسید کان کس که بد کرد و مرد
ز دیوان جهان نام او را سترد

They asked, 'Who is that wicked and cowardly person,
Whose name is hidden in the world's records?'

هران کس که نیکی کند بگذرد

زمانه نفس را همی بشمرد

Whoever does good deeds will pass,
Counting each breath in the time that lasts.

چه باید همی نیکویی را ستود

چومرگ آمد و نیک و بد را درود

What good is it to praise goodness,
When death comes and greets both good and bad?

چنین داد پاسخ که کردار نیک

بیابد بهر جای بازار نیک

The answer he gave was this: 'One who does good deeds,
Will find a place for themselves in the market of kindness.'

نمرد آنک او نیک کردار مرد

بیاسود و جان را به یزدان سپرد

The one who did good deeds did not die in vain,
But bowed and entrusted their soul to God.

وزان کس که ماند همی نام بد

از آغاز بد بود و فرجام بد

The one who remains with a bad name,
Was bad from the beginning and bad until the end.

نیاسود هرکس کزو باز ماند

وزو در زمانه بد آواز ماند

The one who departs and leaves behind a bad reputation,
Will be remembered as bad in the world.

بپرسد چه کارست برتر ز مرگ

اگر باشد این را چه سازیم برگ

He asks, what is greater than death?
If this is so, what shall we make of it?

چنین داد پاسخ کزین تیره خاک

اگر بگذری یافتی جان پاک

The answer he gave was this: 'From this dark soil,
If you pass, you will find a pure soul.'

هرآنکس که در بیم و اندوه زیست

بران زندگی زار باید گریست

Whoever lives in fear and sorrow,
Must weep for this miserable life.

بپرسد کزین دو گرانتز کدام

کزبیم پر درد و ناشادکام

He asks, which of these two is more precious,
From which we are full of pain and unhappy?

چنین داد پاسخ که هم سنگ کوه

جز اندوه مشمر که گردد ستوه

The answer he gave was this: 'Even a mountain rock,
Counts only the sorrow that turns into a burden.'

چه بیمست اگر بیم اندوه نیست

بگیتی جز اندوه نستوه نیست

What fear is there if there is no sorrow?

You have spoken the truth, there is no excellence except in sorrow.

بپرسید کزما که با گنج‌تر

چنین گفت کان کس که بی‌رنج‌تر

Ask from me, who is richer than you?

He replied, 'The one who is without suffering.'

بپرسید که او کدامست زشت

که از ارج دورست و دور از بهشت

Ask who is the ugliest of all,

The one who is far from dignity and far from paradise.

چنین داد پاسخ که زترا که شرم

نباشد بگیتی نه آواز نرم

The answer he gave was this: 'A woman who has no shame,

Has neither a soft voice nor a gentle name.'

ز مردان بتر آنک نادان بود

همه زندگانی به زندان بود

Of men, the worst is he who is ignorant,

All his life is a prison.

بگروید به یزدان وتن پرگناه

بدی بر دل خویش کرده سیاه

Pray to God and ask for forgiveness,

For the darkness you have brought upon your own heart.

بپرسید مردم کدامست راست

که جان و خرد بر دل او گواست

Ask the people which one is righteous,

Whose heart is filled with wisdom and life.

چنین گفت کانکو بسود و زیان

نگوید نبندد بدی را میان

He said, whoever gains or loses,

Should not speak of the evil that lies between.

بپرسید کزو خو چه نیکوترست

که آن بر سر مردمان افسرست

Ask who is of good temperament, for he is the best leader of the people.

چنین داد پاسخ که چون بردبار

بود مرد ناپیش افسون به کار

The answer he gave was this: 'When a man is patient,
No magic can affect him.'

نه آن کز پی سودمندی کند

وگر نیز رای بلندی کند

Not the one who seeks profit from me,

Even if he has high aspirations.

چو رادی که پاداش رادی نجست

بخشید و تاریکی از دل بشست

When Rad sees that his reward is not enough,
He forgives and washes the darkness from his heart.

سه دیگر چو کوشایی ایزدی

که از جان پاک آید و بخردی

Three others, like divine Kusha,

Who come with pure souls and noble intentions.

بپرسید در دل هراس از چه بیش

بدو گفت کز رنج و کردار خویش

Ask why there is so much fear in their hearts,
He replied, 'From their own suffering and deeds.'

بپرسید بخشش کدامست به

که بخشنده گردد سرافراز و مه

Ask which is the greatest generosity,
For the giver becomes proud and radiant like the moon.

چنین داد پاسخ کز ارزانان

مدارید باز ایچ سود و زیان

The answer he gave was this: 'Do not engage in profit and loss with the lowly.'

بپرسید موبد ز کار جهان

سخن برگشاد آشکار و نهان

Ask the wise one about the affairs of the world,

He will reveal both the obvious and the hidden.

که آیین کز بینم و نا پسند

دگر گردش کارناسودمند

For I see crooked customs and disapproval,

Another round of profit-seeking.

چنین داد پاسخ که زین چرخ پیر

اگر هست بادانش و یادگیر

The answer he gave was this: 'From this ancient sphere,
If there is knowledge and learning.'

بزرگست و داننده و برترست
که بر داوران جهان داورست
Great and knowledgeable and superior is
He who judges the judges of the world.
بد آیین مشو دور باش از پسند
مبین ایچ ازو سود و ناسودمند
Do not adopt bad customs, stay away from approval,
Do not see in it profit or loss.
بد و نیک از او دان کش انباز نیست
به کاریش فرجام و آغاز نیست
Know that good and evil do not depend on him,
His fate and beginning are not in his hands.
چو گوید بباش آنچ گوید بدست
همو بود تا بود و تا هست هست
Whatever he says, let it be,
It is what it is, and will always be.
بپرسید کز درد بر کیست رنج
که تن چون سراپست و جان را سپنج
Ask who suffers from this pain,
For the body is a house and the soul a guest.
چنین داد پاسخ که این پوده پوست
بود رنجه چندانک مغز اندروست
The answer he gave was this: 'This shell is in pain,
No matter how much the kernel is inside.'
چوپالود زو جان ندارد خرد
که بر خاک باشد چو جان بگذرد
When he dies, his body returns to the earth,
For he has no soul to carry on.
بپرسید موبد ز پرهیز و گفت
که آز و نیاز از که باید نهفت
Ask the wise one about restraint and speech,
Where should desire and need be hidden?
چنین داد پاسخ که آز و نیاز
سزد گر ندارد خردمند باز
The answer he gave was this: 'Desire and need
Are not fitting for a wise person to display.'
تو از آز باشی همیشه به رنج
که همواره سیری نیابی ز گنج
You will always suffer from desire,

For you will never be satisfied with treasure.

بپرسید کز شهریاران که بیش

بهوش و به آیین و با رای و کیش

Ask of the wise kings who, in wisdom,
Customs, judgment, and religion, surpassed the rest.

چنین داد پاسخ که آن پادشا

که باشد پرستنده و پارسا

The answer he gave was this: 'The true king

Is one who is worshipped and noble.'

ز دادار دارنده دارد سپاس

نباشد کس از رنج او در هراس

From the giver, the holder of gifts, comes gratitude,

No one should fear suffering from him.

پرامید دارد دل نیک مرد

دل بدکنش را پر از بیم و درد

The good-hearted man is full of hope,

While the evil-hearted one is filled with fear and pain.

سپه را بیاراید از گنج خویش

سوی بدسگال افگند رنج خویش

He brought forth his army from his treasure,

And marched towards the land of the enemy to endure his suffering.

سخن پرسد از بخردان جهان

بد و نیک دارد ز دشمن نهان

He asked the wise ones of the world,

The enemy has both good and evil hidden within.

بپرسید کار پرستش بچیست

به نیکی یزدان گراینده کیست

Ask what the purpose of worship is,

Who is the one who seeks God with goodness.

چنین داد پاسخ که تاریک خوی

روان اندر آرد بباریک موی

The answer he gave was this: 'A dark nature

Brings forth fine hair in abundance.'

نخست آنک داند که هست و یکیست

تر ازین نشان رهنمای اندکیست

The first step is to know that there is one existence,

And beyond this, a little guidance is needed.

ازو دارد از کار نیکی سپاس

بدو باشد ایمن و زو در هراس

He who does good deeds owes him gratitude,
With him one is safe, without him in fear.

هراس تو آنکه که جویی گزند

وزو ایمنی چون بود سودمند

Your fear arises when you seek danger,
And safety from it is beneficial.

وگر نیک دل باشی و راه جوی

بود نزد هر کس تو را آبروی

If you have a good heart and seek the path,
You will have honor in the eyes of everyone.

وگر بدکنش باشی و بد تنه

به دوزخ فرستاده باشی بنه

If you have an evil heart and a bad body,
You will be sent to hell.

مباش ایچ گستاخ با این جهان

که او راز خویش از تو دارد نهان

Do not be insolent with this world,
For it keeps its secrets hidden from you.

گراینده باشی بکردار دین

بداری بدین روزگار گزین

If you seek to follow the path of religion,
Hold fast to it in this chosen time.

خرد را کنی با دل آموزگار

بکوشی که نفریبت روزگار

You educate your intellect with a wise heart,
Strive so that time does not pass you by.

همان نیز یاد گنهکار مرد

نباشی به بازار ننگ و نبرد

Also, do not mention the sinner's name,
Do not bring shame and conflict to the market.

غم آن جهان از پی این جهان

نباید که داری به دل در نهان

The sorrow of that world should not be hidden in your heart,
Because of the affairs of this world.

نشستنت همواره با بخردان

گراینده رامش جاودان

Sitting always with the wise,
The seeker will attain eternal peace.

گراینده بادی به فرهنگ و رای

به یزدان خرد بایدت رهنمای
The seeker must be guided by God's wisdom,
And the wind of culture and reason.
از اندازه بر نگذرانی سخن
که تو نو به کاری گیتی کهن
Do not pass over the measure of words,
For you are new to the ancient art.
نگرداندت رامش و رود مست
نباشدت با مردم بد نشست
Do not let comfort and drunkenness turn you away,
Do not sit with bad people.
بیپچی دل از هرچ نابودنیست
به بخشای آن را که بخشودنیست
Wrap your heart against all that is destructible,
And bestow upon that which is forgivable.
نداری دریغ آنچه داری ز دوست
اگر دیده خواهد اگر مغز و پوست
Do not regret what you have from a friend,
If they want, they can take your flesh and bone.
اگر دوست با دوست گیرد شمار
نباید که باشد میانجی به کار
If a friend has a dispute with another friend,
There should be no intermediary involved.
چو با مرد بدخواه باشد نشست
چنان کن که نگشاید او بر تو دست
When sitting with an ill-intentioned person,
Be cautious so that they do not harm you.
چو جوید کسی راه بایستگی
هنر باید و شرم و شایستگی
When someone seeks the path of steadfastness,
They need skill, shame, and dignity.
نباید زبان از هنر چیره‌تر
دروغ از هنر نشمرد دادگر
The tongue should not be more agile than skill,
The dispenser of justice should not count falsehood as art.
نداند کسی را بزرگی بچیز
نه خواری بناچیز دارد بنیز
No one knows greatness by small things,
Nor does insignificance bring any shame.

اگر بدگمانی گشاید زبان
توتندی مکن هیچ با بدگمان
If someone speaks ill with bad intentions,
Do not engage with them in any way.
ازان پس چو سستی گمانی برد
وز اندازه گفتار او بگذرد
Afterwards, when he suspects weakness,
He will go beyond the bounds of speech.
تو پاسخ مر او را باندازه گوی
سخنهای چرب آور و تازه‌گوی
Respond to him with measured words,
Speak with eloquence and freshness.
به آزرم اگر بفگنی سوی خویش
پشیمانی آید به فرجام پیش
If you harm Azarm, towards yourself,
Regret will come to you in the end.
چو بیکار باشی مشو رامشی
نه کارست بیکاری ار باهشی
When you are idle, do not seek tranquility,
For idleness is work if you are wise.
ز هرکار کردن تو را ننگ نیست
اگر چند با بوی و با رنگ نیست
There is no shame in doing any work,
Even if it lacks fragrance and color.
به نیکی بهر کار کوشا بود
همیشه بدانش نیوشا بود
To strive for goodness in every task,
And always seek knowledge without rest.
به کاری نیازد که فرجام اوی
پشیمانی و تندی آرد بروی
It requires a task whose end result,
Does not bring regret and haste.
بیخشاید از درد بر مستمند
نیارد دلش سوی درد و گزند
Forgive the pain of the oppressed,
His heart cannot bear more pain and suffering.
خردمند کو دل کند بردبار
نباشد به چشم جهاندار خوار
The wise one who endures with patience,

Is not seen as lowly in the eyes of the world.

بداند که چندست با او هنر

باندازه یابد ز هر کاربر

He knows many arts and skills,

And measures up to every task.

گر افزون ازان دوست بستایدش

بلندی و کژی بيفزایدش

If he becomes too attached to that friend,
It will increase his height and cause him to stumble.

همان مرد ایزد ندارد به رنج

وگر چند گردد پراکنده گنج

The same man who does not suffer from hardship,

Even if he becomes scattered, he is still a treasure.

پرستش کند پیشه و راستی

بیچند ز بی‌راهی و کاستی

He worships his profession and honesty,

And avoids aimlessness and deficiency.

برین برگ واین شاخها آخت دست

هنرمند دینی و یزدان پرست

On these leaves and these branches, skillful and pious hands have worked.

همانست رای و همینست راه

به یزدان گرای و به یزدان پناه

The same is the purpose, and this is the way,
To seek refuge in God and to follow His sway.

اگر دادگر باشدی شهریار

ازو ماند اندر جهان یادگار

If he were a just ruler, a king would be remembered in the world because of him.

چنان هم که از داد نوشین روان

کجا خاک شد نام ماندش جوان

Just as from the sweet gift of generosity,
Where is the dust that could keep its name young?

پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود – بخش ۱۲

The Reign of Khosrow Anushirvan — Part 12

چنین گوید از نامه باستان

ز گفتار آن دانشی راستان

Thus speaks the ancient letter,
From the truthful words of that knowledge.

که آگاهی آمد به آباد بوم
بنزد جهاندار کسری ز روم
News arrived in the land of Iran
That Caesar of Rome was aware.
که تو زنده بادی که قیصر بمرد
زمان و زمین دیگری را سپرد
May you live forever, for Caesar has died
And left behind another time and land.
پراندیشه شد جان کسری ز مرگ
شد آن لعل رخساره چون زرد برگ
The soul of Caesar was lost to death,
And that ruby-cheeked one's face turned yellow like a withered leaf.
گزین کرد ز ایران فرستاده‌ای
جهان‌دیده و راد آزاده‌ای
He chose from Iran and sent a world-wise and free messenger.
فرستاد نزدیک فرزند اوی
برشاخ سبز برومند اوی
He sent his own son, the noble and strong one,
To the green branch of his own family tree.
سخن گفت با او به چربی بسی
کزین بد رهایی نیابد کسی
He spoke to him with much flattery,
For no one can escape from this evil path.
یکی نامه بنوشت با سوگ و درد
پر از آب دیده دو رخساره زرد
He wrote a letter with sorrow and pain,
Filled with tears, two yellow-faced ones.
که یزدان تو را زندگانی دهد
همت خوبی و کامرانی دهد
That God granted you life,
And bestowed upon you good fortune and prosperity.
نژاید جز از مرگ را جانور
سرای سپنجست و ما بر گذر
No creature is exempt from death,
The palace of Sepandar and we are passing by.
اگر تاج ساییم و گر خود و ترگ
رهایی نیابیم از چنگ مرگ
If we wear a crown or a simple robe,
We cannot escape the grasp of death.

چه قیصر چه خاقان چو آید زمان

بخاک اندر آید سرش بی‌گمان

Whether it be Caesar or Khaghan, when the time comes,
Without a doubt, their heads will be brought to the dust.

ز قیصر تو را مزد بسیار باد

مسیحا روان تو را یار باد

May you receive great reward from Caesar,
And may Christ be your companion.

شنیدم که بر نامور تخت اوی

نشستی بیاراستی بخت اوی

I have heard that on his famous throne,
He sat, adorned with his good fortune.

ز ما هرچ باید ز نیرو بخواه

ز اسب و سلیح و ز گنج و سپاه

Whatever is needed, ask for it with strength,
From horses and weapons, treasures and armies.

فرستاده از پیش کسری برفت

به نزدیک قیصر خرامید تفت

Sent ahead by Khusraw, he went forth,
And hastened towards Caesar's vicinity.

چو آمد بدرگه گشادند راه

فرستاده آمد بر تخت و گاه

When he arrived, they opened the gates,
And the messenger came to the throne and court.

چو قیصر نگه کرد وعنوان بدید

ز بیشی کسری دلش بردمید

When Caesar looked at him and gave him a title,
Khusraw's heart was filled with joy.

جوان نیز بد مهتر نونشست

فرستاده را نیز نبسود دست

The young man also showed disrespect to the master,
And the messenger could not hold back his hand.

بپرسید ناکام پرسیدنی

نگه کردنی سست و کژ دیدنی

Ask the defeated, they are easy to hold,
Weak and crooked in their sight.

یکی جای دورش فرود آورید

بدان نامه پادشا ننگرید

They brought down to him from a distant place,

The letter from the dishonored king.
یکی هفته هرکش که بد رای زن
به نزدیک قیصر شدند انجمن
For a week, whoever had a bad opinion,
They gathered near Caesar.
سرانجام گفتند ما کهتریم
ز فرمان شاه جهان نگذریم
At last, we said that we are superior,
And we will not deviate from the command of the king of the world.
سزا خود ز کسری چنین نامه بود
نه برکام بایست بدکامه بود
The punishment from Khusraw was such a letter,
Not a reward, but a reprimand.
که امروز قیصر جوانست و نو
به گوهر بدین مرزها پیشرو
For today, Caesar is young and new,
Advancing with this gem to the borders.
یک امسال با مرد برنا مکاو
به عنوان بیشی و با باژ و ساو
This year, he went to the land of Berna,
As a leader, with a spear and a bow.
بهرپایمردی و خودکامه‌ای
نباشند بر ناسزا نامه‌ای
For the sake of manliness and self-reliance,
They wrote a letter of reprimand.
بعنوان ز قیصر سرافراز روم
جهان سر به سر هرچ جز روم شوم
As proud as Caesar of Rome,
The world bows to nothing but Rome.
فرستاده شاه ایران رسید
بگوید ز بازار ما هرچ دید
The messenger of the Iranian king arrived,
Saying all that he saw in our market.
از اندوه و شادی سخن هرچ گفت
غم و شادمانی نباید نهفت
From sorrow and joy, whatever is spoken,
Grief and happiness should not be hidden.
بشد قیصر و تازه شد قیصری
که سر بر فرازد ز هرمهتری

Caesar became more energetic and refreshed,
Raising his head above all others.

ندارد ز شاهان کسی را بکس
چه کهتر بود شاه فریادرس

No one among the kings has a better ear,
Than the Shah who listens to the cries of the oppressed.

چو قرطاس رومی بیاراستند
بدربر فرستاده را خواستند

When they had prepared the Roman paper,
They asked for the envoy to be brought forward.

چوبشنید دانا که شد رای راست
بیامد بدر پاسخ نامه خواست

The wise man heard the sound of the just decision,
And the envoy came forward, seeking a response.

ورا ناسزا خلعتی ساختند
ز بیگانه ایوان بپرداختند

They made an inappropriate robe for him,
And sent him away from the foreign palace.

بدو گفت قیصر نه من چاکرم
نه از چین و هیتالیان کمترم

To him said Caesar, 'I am no servant,
Nor am I inferior to the Chinese or Italians.'

ز مهتر سبک داشتن ناسزااست
وگر شاه تو بر جهان پادشاست

To insult a superior is inappropriate,
And if you are a king, you rule the world.

بزرگ آنک او را بسی دشمنست
مرا دشمن و دوست بردامنست

The great one who has many enemies,
For me, both friend and foe are in his embrace.

چه داری بزرگی تو از من دریغ
همی آفتاب اندر آری بمیغ

What greatness do you have that I should envy?
You bring the sun down with a plowshare.

نه از تابش او همی کم شود
وگر خون چکاند برونم شود

Not diminished by his radiance,
Even if my blood spills outside.

چو کار آیدم شهریارم تویی

همان از پدر یادگارم تویی

When the time comes for me, you are my king,
You are the same inheritance from my father.

سخن هرچ دیدی بخوبی بگوی

وزین پاسخ نامه زشتی مجوی

Speak well of everything you have seen,
And do not seek an ugly response from this letter.

تنش را بخلعت بیاراستند

ز دربارهٔ مرزبان خواستند

They dressed his body in a robe of honor,
And asked for him from the border guard's court.

فرستاده برگشت و آمد دمان

به منزل زمانی نجستی زمان

The envoy returned and time passed,
But he did not arrive at his destination in time.

بیامد به نزدیک کسری رسید

بگفت آن کجا رفت و دید و شنید

He came near and reached the court of Khusrow,
Asked, 'Where did he go and what did he see and hear?'

ز گفتار او تنگدل گشت شاه

بدو گفت برخوردی از رنج راه

From his words, the king became narrow-minded,
He said to him, 'Did you encounter any difficulties on the way?'

شنیدم که هرکو هوا پرورد

بفرجام کردار کیفر برد

I have heard that whoever nurtures their desires,
Will face the consequences of their actions.

گر از دوست دشمن نداند همی

چنین راز دل بر تو خواند همی

If he cannot distinguish friend from foe,
He has revealed such secrets of the heart to you.

گماند که ما را همو دوست نیست

اگر چند او را پی و پوست نیست

He thought that we were not friends like before,
Even though he has no reason to doubt us.

کنون نیز یک تن ز رومی نژاد

نمانم که باشد ازان تخت شاد

Now I, too, a body of Roman descent,
Will not remain from that happy throne.